دنیا به روایت تصویر

جزءخوانی قرآن کریم در مصلای امام خمینی(ره) شهرکرد، عکس از ایلنا

سلفی شهروند آمریکایی با تابلوی اعلام دما در شهر «پالم‌اسپرینگز» ایالت «کالیفرنیا»، دمای ۱۲۵ درجه فارنهایت، برابر با ۵۲ درجه سانتی‌گراد است! عکس از خبرگزاری رویترز

مسابقه دوی رنگی ۲۰۱۶ در «مسکو»! عکس از خبرگزاری اسپوتنیک

در محضر بزرگان

اگر از نعمت ماه رمضان بهره نبریم...

مرحوم استاد علی صفایی حائری در توصیه‌ای پیرامون استفاده بهتر از ماه مبارک رمضان نوشته‌اند: «از کسانی نباشیم که رمضان بر آن ها می‌گذرد، در حالی که بدن‌های‌شان ضایع شده و فکرهای‌شان عقیم مانده و قلب‌هایشان سرشار از بت‌ها شده و روح‌های‌شان هم به تنگی رسیده است؛ چون این یک اصل است که اگر کسی از نعمتی که در دسترس اوست بهره نگیرد، سیاهی به او می‌رسد.»

برگرفته از کتاب «بهار رویش»، صفحه ۴۷

بریده ها

زاویه دید و زاویه برخورد

اگر موقعیت‌ها در اختیار ما نبودند و امکانات و شرایط در حوزه تدبیر ما نبود، مشکل نیست. [چون] که «زاویه دید و زاویه برخورد تو، در ذهنیت و در عمل تو» می‌تواند تو را بهره‌مند سازد و از ترس‌ها و حسرت‌ها تو را نجات بخشد.

کتاب «تفسیر سوره کوثر» اثر علی صفایی حائری

پندنیکان

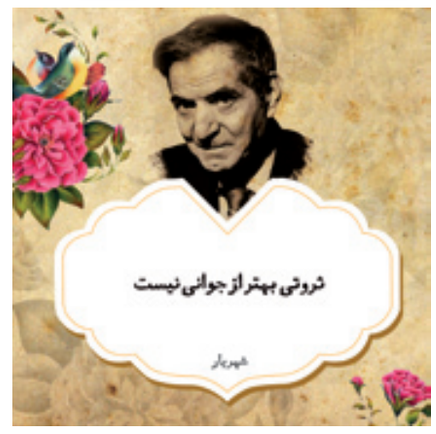

افسانه های نوین

دعوای برادری

سال‌ها دو برادر با هم در مزرعه‌ای که از پدرشان به ارث رسیده بود، زندگی می‌کردند. (زمان‌های قدیم پدرها برای فرزندانشان مزرعه به ارث می‌گذاشتند، مثل الان نبود که دفترچه اقساط و چک‌های برگشتی و بدهی‌هایشان را برای فرزندانشان باقی بگذارند!) یک روز این دو برادر به خاطر سوءتفاهم کوچکی، با هم جر و بحث کردند. دعوای برادری نمک زندگی است ولی اختلاف آن‌ها زیاد شد و خیلی شور شد و از هم جدا شدند.

روزی برادر بزرگ‌تر نجاری را در کوچه دید. نجار گفت: «من چند روزی است دنبال کار می‌گردم، شما کاری ندارید؟» در آن زمان‌ها نجارها هم در کوچه و خیابان دنبال کار می‌گشتند، نه مثل الان که فقط ضایعاتی‌ها سر ظهر با بلندگو در کوچه دنبال «چدن کهنه و رویی و آلومینیم» می‌گردند. برادر بزرگ‌تر به نجار جواب داد: «اتفاقاً چرا! آن آبراه وسط مزرعه را ببین، برادرم هفته گذشته وسط مزرعه را کند و آن نهر در مزرعه من افتاد. بین مزرعه من و برادرم حصار بکش تا دیگر کاری به کار هم نداشته باشیم.»

برادر بزرگ‌تر به شهر رفت و نجار خوشحال شروع به کار کرد. هنگام غروب وقتی کشاورز به مزرعه برگشت، چشمانش از تعجب گرد شد. حصاری در کار نبود. نجار به جای حصار، یک پل روی نهر ساخته بود. کشاورز با عصبانیت می‌خواست به نجار حمله کند که در همین لحظه برادر کوچک‌تر از راه رسید و با دیدن پل فکر کرد که برادرش دستور ساختن آن را داده است، به سرعت از روی پل عبور کرد و مثل فیلم‌های هندی برادر بزرگ ترش را در آغوش گرفت و معذرت خواست. سپس هر دو برادر دست در دست هم به سمت خانه رفتند و هرچه نجار ناله و التماس کرد که پولم را بدهید، کسی به او وقعی ننهاد و همین باعث شد از آن به بعد نجار دیگر وارد اختلافات خانوادگی نشود و مغازه‌ای باز کند و برای خودش دوره نگردد تا کلاه سرش نرود!

علکساندر کاربراتور

انگلیش آموزی

آرژانتین ۴-۰ آمریکا رو توی مرحله حذفی شکست داد

اندکی صبر

توهم رنگی

به مرز جنون رسیدم
امروز هر پیراهنی که می دیدم
تو به چشمم می آمدی
عجیب است
همه رنگ ها به تو می آید

لیلی تقوی

دور دنیا

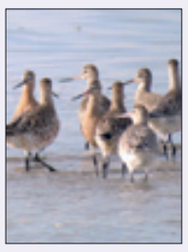

بهشت پرندگان، کجاست؟

بی بی سی/ هرچند کره شمالی شاید آخرین کشوری باشد که به عنوان مقصد جهانگردان انتخاب شود اما بهشتی برای پرندگان مهاجر است به طوری که هر سال حدود ۵۰ میلیون پرنده مهاجر از سراسر آسیا و استرالیا، سواحل غربی این کشور را مقصد مناسبی برای توقف بعد از ده ها هزار کیلومتر پروازشان می دانند. چند دانشمند نیوزلندی با مکافات فراوان توانستند از دولت این کشور اجازه بگیرند که برای بررسی علت این توقف عظیم، وارد کره شمالی شوند. آن ها موقعیت استراتژیک و سواحل بکر و دست نخورده این کشور را دلیل اصلی علاقه پرندگان می دانند.

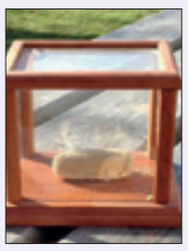

قدیمی ترین شیرینی دنیا!

آدیتی سنترال/ یک معلم شیمی آمریکایی در سال ۱۹۷۶، موقع تدریس قصد داشت با شاگردانش آزمایشی را روی پایداری مواد غذایی در دمای اتاق انجام دهد. آن ها تکه ای از شیرینی معروف «تونکی» را بالای تخته کلاس گذاشتند و منتظر شدند تا آثار کپک یا تجزیه روی آن پدید آید اما هرگز فکرش را نمی کردند که این شیرینی برای ۴۰ سال، بدون هیچ گونه تجزیه یا از دست دادن شکل اولیه اش باقی بماند! فاسد نشدن مواد غذایی در دمای محیط، نشانه خوبی نیست و نشان می دهد که در تهیه آن از افزودنی های بسیاری استفاده شده است!

فاصله بین فقیر و غنی از ارتفاع!

بورد پاندا/ «جانی میلر» یک عکاس سر شناس که قصد داشت فاصله طبقاتی میان فقیر و غنی را در پایتخت کشور آفریقای جنوبی به تصویر بکشد، با استفاده از یک هواپیمای تک نفره در ارتفاع این شهر به عکاسی پرداخت. با این که مسئولان کشور «کیپ تاون» هیچ دیوار حائل یا خط جدا کننده ای بین فقیر و غنی در شهر نگذاشته اند اما ناخودآگاه به دلیل فاصله طبقاتی این خط فرضی بین محله های ثروتمندان و فقرا ترسیم شده و عکس هم گویای این مطلب است. این اختلاف فاحش از روی زمین اصلا به این وضوح مشخص نمی شود.

پیاده روی شناور!

بورد پاندا/ هر کسی که در رویای خوابیدن روی دریاچه است، حالا می تواند با سفر به دریاچه «ایسئو» در شمال ایتالیا، به این رویایش تحقق بخشد. اخیرا روی این دریاچه یک پیاده روی سه کیلومتری شناور که از جنس پلی اتیلن است و با چگالی بالا ساخته شده، نصب شده است. از آن جا که این مکان طرفداران بسیاری پیدا کرده است، هر کسی که تمایل داشته باشد یک شب را بر روی این پیاده روی شناور بخوابد باید از سه هفته قبل رزرو کند!

کاریکلماتور

* ماهی هم پولکی از آب درآمد!
* گراهام بل اولین کسی بود که گوشی دستش آمد!
* سر بازیکن از ناداوری سوت کشید!
* ته دل داروساز، قرص بود.
* خنده پسته به فقرا، تمسخرآمیز است.
* شاگرد تنبل، سرباز صفر شد!

کتاب «سراب یخ‌زده» اثر حسام‌الدین هاجری

کله چغوکی

آق کمال و چالش فیش حقوقی

بعد افطار رِفتُم مُغازه مسود رفیقُم که با هم بِرم کوهسنگی بُدُوم. دیدُم نشسته و دِره در و دیوار ره نگاه مُکنه. تا چشمش به مو افتاد خوشحال وَرخاست گفت بِرم. گفتُم: «زوده که هنوز، نِمخی واستی در دُکون؟» گفت: «بِری کی واستُم؟ تو مشتری می‌بینی؟! تو ای بازار خِراب بِرم اقلا یک کم بُدُوم باد به کلهم بُخُوره افسردگی نِگیرُم»!

همیجور که دور اِستلخ مُدُویدم برام خرجای زندگی ره مُشمُرد: «ای چالش فیش‌های حقوقی ره دیدی؟ سرُم سوت کیشید از دیدنِشا. اونا کجاین و ما کجا. از همو روز اول که گل و شرنی خریدی و رفتی خواستگاری خرجات شروع رفت. بِری مراسم عقد یک سری، نامزدی یک سری جدا، مراسم عروسی سیوا، پاتختی یک جور... اووو همی جور که جلو مِری خرجایَم اضافه مِره. فقط باید حواست بِشه که درست خرج کنی تا به پیسی نِخوری. دیروز عیالُم یک خِفتی دیده پشت ویترین مُغازه، حساب کردُم باید سه سال و نیم کار کُنُم که خرج دَررفته بِتُنُم براش بخرُم! به شرطِی که قیمت او گردنبنده بالا نره و صاب مُغازه هم تا وقته مو ره بیرون نِکرده بِشه! خلاصه بِرار گُلُم مواظب پول خرج کردنات باش.» گفتم: «یَره دلمو کباب کردی! دست و پام شُل رفت! حالا همی روزا که قراره مویَم بُرُم سر خانه زندگیم لازم نیست این حرفا ره بزنی.» تلفنش زنگ خورد. دیدُم یَگ گوشی از تو جیبش درآورد اندازه کتاب فرهنگ لغات! تلفنش که تموم رفت گفت: «عیالُم بود گفت فردا افطار خانه باجناقم دعوتِم، باید براش یَگ چیزی بخرِم که دست خالی نرِم.» گفتُم: «یره همی گوشی دسته چند خریدی؟» گفت: «دو تومن، عیالُم روز مهر و مهربانی برام خرید! قشنگه؟» گفتُم: «خدا عقلتا بده! شما ای خرجای اضافه ره از زندگیتا حذف کُنِن، لازم نیست هی دَم از بی پولی بزنِن. اگه درست خرج کنِن لازم نیست از چالش فیش حقوقی غَمباد بیگیری و ننه من غریبم در بیاری!»

دید دارُم حرف حق مِزنُم، بحث ره عوض کرد و گفت: «راست مگی. از همی فردا صرفه‌جویی ره شروع مُکنُم. یادُم بِشه بِری کادوی سر عقدت هم یَگ شاخه گل بیشتر نیارُم»!

آق کِمال

دی روزنامه

چقدر خوب شد گرون شد

سوالی که فک و فامیل همیشه از ما روزنامه نگاران می‌پرسند، بعد از «یه مطلب بدم چاپ می‌کنین؟ درباره فلان هم بنویسین (که خب طبیعتا فلان موضوع هیچ‌گاه قابل چاپ نیست مگر از جیب‌مان سیر شده باشیم!)، چقدر حقوق می‌گیرین؟» و... این است که: «خسته نشدین از بس این همه غر زدین؟»! هرچند خسته شدن ما مهم نیست، مهم مسئولان هستند که از غرهای ما خسته بشوند یا نشوند و آیا اصلا غرهای ما به گوش‌شان می‌خورد یا نه؟ که آن هم مثل آخر فیلم‌های اصغر فرهادی هیچ وقت معلوم نمی‌شود. برای همین تصمیم گرفتیم برای یک بار هم که شده غر نزنیم و به‌به و چه‌چه کنیم، ببینیم آیا تاثیری دارد یا نه؟

ممم... مثلا بیایید درباره این خبر «تعرفه تلفن ثابت ۵۰ درصد گران شد» غر نزنیم و مزایای این گرانی را ببینیم. اول این که بعد از گران شدن تلفن دیگر مزاحم تلفنی نخواهیم داشت. هرچند سال‌هاست به مدد «آیدی کالر» و تلفن‌های همراه، نسل مزاحمان تلفنی منقرض شده است ولی قرار است غر نزنیم! مزیت بعدی این که سر ظهر وقتی مشغول استراحت هستیم دیگر کسی اشتباهی زنگ نمی‌زند و مطب دکتر فلانی یا آرایشگاه بهمان یا آپاراتی و تنظیم باد بیسار را نمی‌خواهد. همان خریداران زحمت‌کش «چدن کهنه و رویی و آلومینیوم» که ظهرها پشت بلندگو تمرین آواز می‌کنند، بس است. حالا دکتر و آرایشگاه ممکن است اورژانسی باشند و طرف آپاندیسش ترکیده باشد یا ناگهانی مهمانی دعوت شده باشد و نیاز مبرم به پیرایش داشته باشد و برای وقت گرفتن اشتباهی زنگ بزند، ولی ساعت سه بعد از ظهر چرا باید با تنظیم باد کار داشته باشیم؟

خوبی دیگر گران شدن تلفن مستحکم شدن بنیان خانواده‌های جدید است. به این صورت که وقتی آقا داماد از سر کار دم به ساعت دلش برای خانمش تنگ می‌شود و زنگ می‌زند منزل، مثل قدیم نیست که تلفن از صبح ناشتا تا غروب آفتاب مشغول باشد و عروس خانم مشغول صحبت با مادر و خواهرش باشد. تلفن گران شده و به همان چت تلگرامی بسنده می‌کند و برای همین هر وقت آقا زنگ بزند تلفن آزاد است! گرانی تلفن مزایای دیگری هم دارد از قبیل کاهش گرد و غبار کشور، تعلیق فیش‌های حقوقی نامتعارف، استاندارد شدن خودروها، بُرد ایتالیا و حذف آلمان در یورو ۲۰۱۶ و... که متاسفانه چون ستون «دی‌روزنامه» محدودیت مکان دارد نمی‌توانیم به آن‌ها بپردازیم. پس همین‌قدر غر نزدن را از ما بپذیرید تا بعد!

علیرضا کاردار

قصارزاده

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۰۹۹۹

* درباره بیماری سلبریتی‌ها نوشتی، غمگین شدیم. حالا درمانش را هم بنویس تا همه را خوشحال کنی.
* این مطالبی را که در صفحه «سلامت» می‌خوانید، یک بار بررسی کنید! در سطر اول نوشتید هر ۵ ثانیه ۲۱ نوزاد به دنیا می‌آیند و در سطر سیزدهم نوشتید در هر ۵ ثانیه ۱۰۰۰۰ نوزاد در فقر به دنیا می‌آیند. کدام درست است؟!
* از وقتی پیام خودم رو توی ستون «ماوشما» دیدم یه احساس سلبریتی بودن خاصی دارم! مصطفی ح
* یه کسی هست بهش میگن «ننه»؛ زنه، ولی خیلی مَرده!

مسعود مجنون‌پور، مشهد

* خدمت دوستی که فرموده بودن هیچی از «خفن‌استریپ» متوجه نمیشن، عرض کنم که منم اوایل اصلاً متوجه نمی‌شدم. بعد یه ذره به مخم فشار آوردم و بالأخره گرفتم جریان چیه! چشمم نزنن جوابا رو هم درست می‌فرستم!

رضا صفری، شاندیز

اسلبریتی خفن

مسابقه شماره ۸۱ — 1sargarmi.ir

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می شه که پاسخ صحیح ۳مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک های رسیده در وب سایت!

طراح: محمدمهدی رنجبر
تصویرساز: سعید مرادی

اعتماد به نفس یا اعتماد به سقف؟!

سلام. جان من این پیامک رو بخونین:
* راستی خفن خان! خوشم میاد که وضع خودت رو درک میکنی و میگی «اینه وضع ما»! فعلا زور بزن طراحی کن تا ما به دو دقیقه حل کنیم واست! یک کم میگو هم بخور فسفر کم نیاری! هه! می دونم اینقدر از حرفای من اعصابت مرغی شده که هیچوقت من رو توی اون «به اصطلاح قرعه کشی» برنده اعلام نمی کنی! چون امروز بهت گیر ندادم دمغ شدی،؟! جواب های امروزت: اولی «بی کله رو به سامان» بود، دومی «دو دستی سر شانه پری» بود، سومی «دادکش» بود. ببخش که یک کمی بی ادب شدم! (آقا مهدی چهل ساله تیزهوش از مشهد). فعلا.

خب اگه حرفه ای باشین شما هم باید مثل من گیج باشین که ایشون شوخی کرده یا بجای اعتماد به نفس، مظهر «اعتماد به سقف» هستش! آخه جوابای غلط در این حد! و بازم این همه کری؟! تازه می گه چرا برنده نشدم!! فعلا!